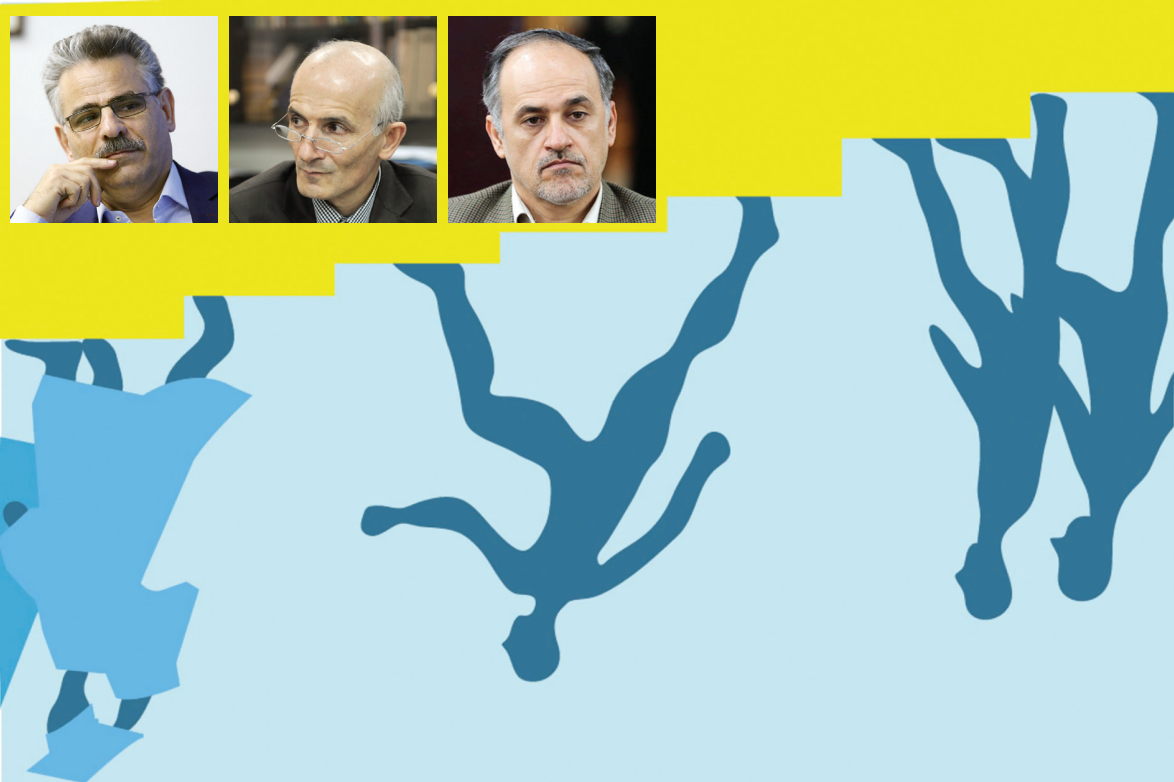


موج دوم کرونایی در ایران (بخش دوم)

علوم انسانی؛ ناگار آمدی و احساس بیهودگی

(قسمت اول)



و قابل شمارش و کمی است و سود و زیانش در همان لحظه قابل مشاهده و محاسبه است، زندگی اجتماعی را مدیریت می‌کنند. «فاضلی به‌کارگیری عقلانیت ارتباطی را برای سامان اجتماعی مناسب دانسته است. عامل دیگری که غالباً پای ثابت گفته‌های نعمت‌الله فاضلی است، مساله حکمرانی و سیاست است. حکمرانی‌های ۱۵۰ سال اخیر، میانه خوشی با روحیه فرهنگی ایرانیان نداشته است و از این جهت، علوم انسانی را جدی نمی‌گیرد: «در دهه‌های اخیر به‌تدریج خالقان فرهنگی و هنری را از حوزه حکمرانی دور کردیم. یعنی به‌تدریج علوم انسانی، علوم اجتماعی، هنرها و ادبیات نه به‌عنوان نیازهای ضروری و حیاتی برای سامان جمعی و سیاسی بلکه فقط به‌عنوان نیازهای فرعی، سرگرمی و مقولاتی فهمیده شده‌اند که جایگاه مهمی در سامان اجتماعی ندارند و بیشتر ویرتینی هستند.» وی آشفتگی مدیریت شهری و سیاسی و حکمرانی را ناشی از زبان آشفته می‌داند. به عقیده وی، «نقش مهمی که علوم انسانی، اجتماعی، هنرها و ادبیات و دانش ارتباطات و سایر دانش‌های اجتماعی و انسانی می‌توانند ایفا کنند، خلق «زبان روشن و منطبق بر واقع و موثر و کارآمد است.»

فراسْتَخواه نیز برای درحاشیه ماندن علوم انسانی و اجتماعی چند علت را ذکر کرده است. او مهم‌ترین علت را فقدان حوزه عمومی و شکل‌گیری امر اجتماعی می‌داند. امر اجتماعی، همین دیدارها و باهم کارکردن‌ها، دور هم جمع‌شدن‌ها، جماعت‌ها در قالب‌های محلی، همسایگی‌ها، مدنی، سمنی، سازمان‌های مردم‌نهاد و نهادهای حرفه‌ای است. به‌زعم وی در گذشته در محله سنتی این کارکرد اجتماعی بودن موجود بود، اما با حذف آن در فرآیند مدرن‌شدن، موفق به جایگزینی‌های مناسب نشدیم. ما نتوانستیم نهادهای و نمادهای اجتماعی مدرن را توسعه دهیم. در نتیجه علوم انسانی در حاشیه باقی‌ماند. گویی رشد علوم انسانی وابستگی زیادی به توسعه امر اجتماعی مدرن دارد. وی حاکمیت سیاسی را مقصر اصلی توسعه‌نیافتگی حوزه عمومی دانسته است: «درواقع ترس حکومت از اینکه کنترل از دستش خارج شود و تمرکزش را از دست بدهد، خودش را نشان داده است. حکومت تابوهایی دارد که تا حدودی ریشه‌هایش ایدئولوژیک است، بنابراین می‌خواهد به‌طور متمرکز کنترل کند و یک نگاه پدرسالارانه و نخبه‌گرایانه بر آن حاکم است و به‌نوعی به صفرات اجتماعی قائل است و می‌خواهد قیم باشد.» علت دیگر، ماندن جامعه در نیازهای مادی است: «از منظر روانشناسی و جامعه‌شناختی جامعه‌ما از سطح نیازهای اولیه خیلی نمی‌تواند عبور کند که

فرصت برای احساس نیازهای سطح بالاتر را پیدا کند.» پزشک‌سالاری جامعه به‌همین خاطر است که سلامت، مربوط به همان نیازهای اولیه است. در اینجا فراسْتَخواه جامعه را دیگر مقصر اصلی «علوم انسانی در حاشیه» دانسته است: «اما اصل قضیه، خود جامعه است که گروهی نسبت به گروهی دیگر اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند. بعد از این مرحله است که آن گروه برای کسب یک منزلت اجتماعی پیدا می‌کند. ابتدا این منزلت را از طریق جامعه کسب می‌کند و بعد دنبال می‌کند.» دلیل دیگری که فراسْتَخواه ذکر کرده، ظن بودن علوم انسانی است: «در این چهارده علوم انسانی در مظان اتهام بوده است؛ یعنی سیاست‌گزاران و حکمرانان، نوعاً از منظر ایدئولوژی اسلامی، به علوم انسانی ظنین بودند. بعد از انقلاب فرهنگی نگاهی پیدا شد که گفت علوم انسانی غربی است و ریشه‌های الحادی دارد و باید اسلامی‌سازی شوند. در اینجا کمتر بر مهندسی و پزشکی و... مداخله شد.» در نهایت راه برون‌شویی که وی پیشنهاد می‌کند، توسعه خرد ارتباطی است: «مطمئن‌ما باید به‌دنبال این خرد ارتباطی باشیم و این هم فعالیتی چندسویه است. همه باید همت بگذارند و با هم ارتباط برقرار کنند.» (نک: فراسْتَخواه، خرد ارتباطی برای حل بحران کرونا توسعه پیدا کند، گفت‌وگو با ایبنا/۱۹ اسفند۹۸).

اما دکتر علی اصغر مصلح کوشیده است با بازخوانی مفهوم لویاتانی قدرت و تحلیل فلسفی تکنولوژی با الهام از دیدگاه هایدرگر، نشان دهد که زندگی معاصر گرفتار دو نهاد یا نمایندگان گروه قدرت و تکنولوژی است و

فرصت برای احساس نیازهای سطح بالاتر را پیدا کند.» پزشک‌سالاری جامعه به‌همین خاطر است که سلامت، مربوط به همان نیازهای اولیه است. در اینجا فراسْتَخواه جامعه را دیگر مقصر اصلی «علوم انسانی در حاشیه» دانسته است: «اما اصل قضیه، خود جامعه است که گروهی نسبت به گروهی دیگر اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند. بعد از این مرحله است که آن گروه برای کسب یک منزلت اجتماعی پیدا می‌کند. ابتدا این منزلت را از طریق جامعه کسب می‌کند و بعد دنبال می‌کند.» دلیل دیگری که فراسْتَخواه ذکر کرده، ظن بودن علوم انسانی است: «در این چهارده علوم انسانی در مظان اتهام بوده است؛ یعنی سیاست‌گزاران و حکمرانان، نوعاً از منظر ایدئولوژی اسلامی، به علوم انسانی ظنین بودند. بعد از انقلاب فرهنگی نگاهی پیدا شد که گفت علوم انسانی غربی است و ریشه‌های الحادی دارد و باید اسلامی‌سازی شوند. در اینجا کمتر بر مهندسی و پزشکی و... مداخله شد.» در نهایت راه برون‌شویی که وی پیشنهاد می‌کند، توسعه خرد ارتباطی است: «مطمئن‌ما باید به‌دنبال این خرد ارتباطی باشیم و این هم فعالیتی چندسویه است. همه باید همت بگذارند و با هم ارتباط برقرار کنند.» (نک: فراسْتَخواه، خرد ارتباطی برای حل بحران کرونا توسعه پیدا کند، گفت‌وگو با ایبنا/۱۹ اسفند۹۸).

اما دکتر علی اصغر مصلح کوشیده است با بازخوانی مفهوم لویاتانی قدرت و تحلیل فلسفی تکنولوژی با الهام از دیدگاه هایدرگر، نشان دهد که زندگی معاصر گرفتار دو نهاد یا نمایندگان گروه قدرت و تکنولوژی است و

ادامه یادداشت دکتر داود مهدوی‌زادگان از صفحه اول

اینان «تلاش می‌کنند تا این موقعیت بحرانی را زیست‌پذیر، قابل تحمل و انسانی کنند.» این دانشگاهیان انسانی و اجتماعی هستند که بدون دریافت مزد و بدون چشمداشت مادی و حتی بدون دریافت پاداش اجتماعی، بی‌ریا و غمخوارانه، تقلا می‌کنند تا سامان اجتماعی را تقویت کنند.» «شجاعانه تلاش می‌کنند تا مانع از فریب افکار عمومی و امیدبخشی‌های ریاکارانه و دروغین تبلیغات رسمی شوند.» «مرسوم نیست که از این دانشگاهیان تقدیر شود، آنها نه پزشکند و نه آتش‌نشان و نه تجهیزات فنی در اختیار دارند.» «اینها می‌خواهند از طبیعت و از انسان دفاع کنند. اینها از دستگاه‌های زر و زور و تزویر پول و مقام نمی‌گیرند تا توجیه‌گر دستگاه‌های ایدئولوژیک باشند، اینها می‌نویسند و می‌اندیشند تا حرمت انسان اندیشه‌ورز محفوظ بماند.» (همان)

خبرنگار ایبنا، دقیقاً همان پرسشی را که با دکتر فاضلی طرح کرده بود، با دکتر مقصود فراسْتَخواه در میان می‌گذارد (ایبنا/۱۹ اسفند۹۸). فراسْتَخواه مفروض خبرنگار را نفی نمی‌کند و بالاتر از آن را ذکر می‌کند: «شما چرا پزشکان را می‌گویید؟ چرا سلب‌رتبه‌ها را نمی‌گویید که به‌جای روشنفکران و دانشمندان نشستند.» و برای این اتفاق، چند علت را بیان کرده است که به آن خواهیم پرداخت. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تقریباً از همان روزهای اول شیوع کرونا ویروس، تصمیم به برگزاری همایش مجازی با عنوان «همایش مجازی ابعاد انسانی- اجتماعی کرونا در ایران» گرفت و تاکنون چند پیش‌نشست نیز برگزار کرده است. در اولین پیش‌نشست (۲۷ فروردین ۹۹)، دکتر علی اصغر مصلح به بابت ستادهای بحران مبارزه با کرونا در سراسر جهان اشاره می‌کند. به عقیده وی، این ستادها با حضور نمایندگان دو گروه قدرت و فناوری تشکیل می‌شوند و طبعاً نمایندگان علوم انسانی در آن حضور ندارند. ایشان وظیفه خود دانسته که ماهیت این دو گروه را توضیح دهد تا دلایل چرایی عدم حضور علوم انسانی معلوم شود: «در سراسر جهان با عناوین مختلفی ستادهای مقابله با بحران تشکیل شده است. در این گونه ستادها دو گروه نقش اساسی دارند؛ دولتمردان و تکنسین‌های پزشکی و سلامت. در سخن امروز من به این دو گروه به‌عنوان نمایندگان دو مفهوم کلیدی «قدرت» و «فناوری» نگاه می‌کنم.» (نک: گزارش نشست اول در سایت پژوهشگاه)، در همین نشست اول، سخنران دیگری به همین مساله توجه کرده است. دکتر حسین هوشنگی، کرونا را بالای چالش‌برانگیز برای علوم انسانی دانسته است؛ چالشی که به‌زعم وی، دانش پزشکی با آن درگیر نیست: «بلوای جهانی کرونا، چالشی درافکن و آزمون‌ی کم‌رشدن دربرابر حقانیت، ضرورت و بایستگی (quid iuris) علوم انسانی پدید آورده است. در مقابل، اقبال به علوم طبیعی و تکنیکی و چشم امید جوامع انسانی به دانشمندان و پزشکان در مواجهه با کرونا، گواه روشنی است بر اعتبار و پرورش‌ناپذیری جایگاه علوم تکنیکی و طبیعی در نزد همگان.» وی تلاش می‌کند پاسخی برای این چالش بیابد.

آنچه گفته شد، روایتی از برداشت غالب اصحاب علوم انسانی و علوم اجتماعی از حال و روز این رشته دانش‌ها در روزگار کرونایی در ایران است. کمتر کسی از این اصحاب را می‌توان یافت که با این برداشت مخالف باشد یا لاقبل، نگارنده نسبت به آن مخالفت‌ها دست‌رسی پیدا نکرده است. به‌هر روی، این مساله سبب شده به اصحاب علوم انسانی، به‌ویژه علوم اجتماعی، نوعی احساس بیهودگی و بی‌ارزشی دست دهد. بحرانی مرگبار جامعه را فراگرفته است و همه نهاد‌های رسمی و غیررسمی برای مبارزه با این ویروس وحشی وارد صحنه شده‌اند و ستادهای مبارزه با کرونا تشکیل شده است. بسیاری از اصحاب علوم انسانی هم وارد صحنه شده‌اند و بعضاً سختکوشانه دامنه فعالیت‌شان را بیشتر از گذشته کرده‌اند. بااین حال، گویی کسی این تلاش‌های آنان را نمی‌بیند و به‌قول دکتر فاضلی «اما نمی‌بینم که این تلاش‌ها جایی اثر جدی گذاشته باشد. نمی‌بینم که حکومت‌ها و نهادهای بین‌المللی در بیانیه‌ها و گفت‌مان‌شان تغییری داده و بازاندیشی انتقادی را صورت دهند.» آیا علوم انسانی و علوم اجتماعی، رشته دانش‌های بی‌بوهه و عبثی است و همه قولی دانش‌تفنی است یا خیر؟ مسلماً چنین برداشتی از اساس، سخن لغو و نادرسستی است و کسی نمی‌تواند دعوی بی‌ارزشی را علوم انسانی را که حاصل کار علمی هزاران فرهیخته و دانش‌پژوه است، داشته باشد. لکن چنین احساسی واقعیت دارد و باید آن را تفسیر علمی کرد. چنین تفسیری هم وابسته به فهم چرایی این مساله است. چه عواملی باعث شده علوم انسانی و علوم اجتماعی، به‌رغم تلاش علمی هزاران کس و صرف بودجه‌های سنگین و اختصاص دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها و مراکز علمی برای آن، با همه این احوال، در وضعیت بحرانی مانند بحران کرونا ویروس، جدی گرفته نمی‌شود؟ علت این جدی‌نگرفتن‌ها چیست؟ همه آن کسانی که انگفتی به این مساله پیدا کرده‌اند، کوشیده‌اند پاسخی برای آن بیابند و به عواملی اشاره کرده‌اند. در اینجا به برخی از این پاسخ‌ها اشاره می‌شود.

نخست به پاسخ‌های دکتر فاضلی که از همه بیشتر به این موضوع توجه کرده است، می‌پردازیم. دکتر فاضلی در ایام کرونایی برای بحث «در حاشیه بودن علوم انسانی و علوم اجتماعی، چندین علت را ذکر کرده است. وی در مصاحبه با ایبنا (۱۳ اسفند ۸۵) به عامل عدم رسمیت علوم انسانی اشاره کرده است: «ما دانش‌ها و دانشوران گروه‌های تکنیکی و فنی شامل علوم‌مهندسی، علوم‌کاربردی و علوم‌پزشکی را به‌رسمیت شناخته‌ایم و اعتبار داده‌ایم، اما متوجه شدیم که زندگی اجتماعی لایه‌های معنایی و پیچیده اجتماعی و فرهنگی دارد که توجه و تأمین این نیازها مستلزم توجه همه‌جانبه و جدی به علوم انسانی و اجتماعی‌اند.» این امر اثر خود را در حوزه عمومی گذاشته است: «مثلاً به‌محض اینکه حادثه‌ای مانند اپیدمی کرونا به‌وجود می‌آید، همگی آمادگی دارند که درباره پزشکان شعر بسازند، بالاترین مقامات آنها را ستایش‌شان کنند و رسانه‌های رسمی از آنها تقدیر کنند؛ اما می‌بینیم که نه در سبیل، نه در زلزله و نه در جریان اپیدمی کرونا کسی از محققان اجتماعی و فرهنگی یا از شاعران، هنرمندان، عکاسان و... ستایش و تقدیر نمی‌کند. هرگز آنها به‌نحو جدی در فضای توجه عمومی قرار نمی‌گیرند.» وی عامل دیگر را سیطره عقل ابزاری دانسته است. عقلانیت ابزاری کمیت‌گرا مانع دخالت علوم انسانی در مدیریت جامعه است: «مشکل ما در دوره معاصر به‌ویژه در دهه‌های اخیر، سیطره «عقلانیت ابزاری» است، یعنی نظام حکمرانی و همچنین مردم فقط براساس چیزهایی که اندازه‌گیری می‌شود

انسانی به این علوم نیاز مبرم دارد و در موقعیت‌های بحرانی و اضطراری، این نیازها ضروری‌تر نیز می‌شود. ما نیازمند توجه جدی به این علوم هستیم تا بتوانیم هم در پیشگیری از بحران‌های اپیدمیک و پاندمیک، هم در فرایند مدیریت این بحران‌ها و هم در مراحل پس‌ابحران، جامعه‌انسانی را به‌نحوی مؤثرتر و کم‌هزینه‌تر سروسامان دهیم. واقعیت تلخ در جامعه ما و کم‌وبیش در همه جوامع این است که عملکردهای علم انسانی و اجتماعی جدی گرفته نمی‌شود. همین موضوع باعث کم‌توانی جامعه‌انسانی در پیشگیری، کنترل و مدیریت بحران‌ها شده است. (نک: میرزایی حسین (دبیر مجموعه مقالات)، فروردین ۹۹، جستارهایی در آموزش عالی، علم و بحران کرونا در ایران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی: ۳۸۳).

تحلیل وضعیت

گمان می‌کنم، ذکر این مقدار از مستندات در اینجا، برای نشان دادن اینکه بحران کرونا پرسش‌های عمیقی در حوزه دانش انسانی و اجتماعی برجای گذاشته، کافی باشد. چالش بزرگ کرونا در اینجا، آشکارسازی مساله «جدی‌نگرفتن علوم انسانی و اجتماعی در ایران» و احساس سرخوردگی و بیهودگی در میان پاره‌ای از اصحاب این رشته‌هاست. البته ممکن است که همین مساله در جوامع توسعه‌یافته نیز قابل درک باشد؛ لیکن پرداختن به آن، در حیطه کاری نگارنده نیست و توجه‌مان فقط مربوط به موضوع وضعیت علوم انسانی در ایران است. وقتی در میانه بحرانی مرگبار و جهانی که دغدغه همگان، نجات جان انسان‌ها شده است، تلاش پاره‌ای از متولیان و دانش‌آموختگان علوم انسانی و اجتماعی این باشد که اهمیت و ضرورت کار علوم انسانی و اجتماعی را بازگو یا به تعبیری آشناندایی کنند؛ نشان‌دهنده آن است که در اینجا مشکل یا چالشی وجود دارد و الا در وسط چنین بحرانی چه نیازی به پرداختن به این مباحث است؟ همه می‌دانیم بخش اساسی مبارزه با کرونا ویروس بر دوش پزشکان و پرستاران و کادر خدمات بهداشتی و درمانی است. اما آیا دیده شده پزشکی خواهد درباره اهمیت کار پزشکی و وظایف آن سخن بگوید؟ اصلاً آیا در چنین وضعیتی که پزشکان و پرستاران از فیرط‌خستگی و طاقت‌فرسایی کار به‌خواب می‌روند و بعضاً خود گرفتار بیماری کرونا شده‌اند، آیا از میان آنان می‌توان کسی را یافت که بخواهد درباره اهمیت کارشان سخن بگوید؟ آیا آن احساس سرخوردگی و بیهودگی که در میان جمعی از اصحاب علوم انسانی و اجتماعی پیش آمده، برای کادر سلامت و درمانی هم پدید آمده است؟ مسلماً پیش‌نیامده است. این مطلب را حتی اصحاب علوم انسانی معترفند. اساساً آیا پرداختن به اهمیت و وظایف علوم، اعم از انسانی‌طبیعی و تکنیکی در شرایط وضعیت بحرانی، آن هم بحرانی در مقیاس جهانی، امر معقولی می‌تواند باشد؟ اگر اصحاب علوم انسانی و اجتماعی تا قبل از وقوع بحران کرونا به چنین موضعی است پرداخته‌اند، چه جای آن است که در این شرایط مجدداً همان مباحث را بازگو کنند؟ آیا باید پرداختن به ضرورت و کار علوم انسانی و اجتماعی در شرایط وضعیت بحرانی را به‌حساب وقت‌شناسی متولیان آن گذاشت یا آنکه بدترین وقت را انتخاب کرده‌اند؟ ممکن است گفته شود که توجیه عقلانی این وقت‌شناسی، همین جدی‌نگرفتن و سرخوردگی‌هاست. اما تمام سخن در این است که بپذیریم کرونا ویروس، چالش بزرگی فراروی علوم انسانی و اجتماعی نهاده است. نمی‌توان وجود چنین چالشی را انکار کرد. با وقوع حادثه کرونا ویروس، چالشی بزرگ در حوزه علوم انسانی و اجتماعی پدید آمده است به‌طوری که بخشی از اصحاب علوم انسانی درصدد توضیح ضرورت و کار آن در وضعیت بحرانی برآمده‌اند. بنابراین، از جهت وجود بحران در حوزه علوم انسانی، جای هیچ تردیدی نیست. اکنون پرسش اساسی‌تر آن است که باید این بحران را به چه چیزی نسبت دهیم؟ آیا علوم انسانی و اجتماعی دچار بحران کرونا شده است یا این چالش متوجه جای دیگری است؟ به‌نظر چنین می‌آید که بخش عمده‌ای از اصحاب علوم انسانی و اجتماعی، این چالش بزرگ را متوجه جای دیگری دانسته، علوم انسانی را به‌دور از آن می‌دانند. به‌ندرت می‌توان نوسنده‌ای را یافت که علوم انسانی و اجتماعی تأهیم کند و بگوید مشکل از خود ماست که نتوانستیم علوم انسانی و اجتماعی را خوب بفهمیم و بفهمانیم؛ درست بیاوریم و بیاموزیم. اینان از همه‌نوع عاملیت‌ها سخن می‌گویند به‌غیر از عاملیت علوم انسانی. غالباً تقصیرها را بر عهده دیگری می‌اندازند. این سخن دکتر نعمت‌الله فاضلی را می‌یستمد که گفته است: «می‌دانید کجای این کار می‌لنگد؟ آنجایی که مساله را کلاً غلط صورت‌بندی می‌کنیم و می‌کنند. آنجایی که همه می‌خواهند خود را تبرئه کنند و خود را از دست‌داشتن در خلق چنین شر بزرگی دور نشان دهند. مشکل اینجاست که دنبال مقصر می‌گردیم. این بحران بزرگ‌تر از آن است که کسی تقصیر داشته باشد و کسان دیگری بی‌گناه باشند.» (نک: یادداشت «به این اسام‌راه» دخیل ننبدید، کاتال تلگرامی پنجره/۲۶ فروردین ۹۹) اما مگر خود ایشان به همین سخن خود ملتزم بوده است؟ تاکنون در این ایام کرونایی که ایشان پی‌گیر نگارش یادداشت‌های کرونایی است، ندیدم قلم انتقادش را کمی هم به‌جانب علوم انسانی و اجتماعی چرخاند و این علوم را نوازش دهد. حتی در همین یادداشت، انگشت اتهام را به‌سوی دیگری نشانه برده است: «نمی‌بینم که دانشمندان و محققانی که در خدمت غول‌های علم و تکنولوژی بوده و هستند مسئولیت‌شان در شکل‌دادن این بحران را پذیرا شوند... نمی‌بینم آنهایی که می‌دانند این بحران حاصل یک ویروس نیست، بلکه حاصل تولید و مصرف انبوه کالا‌های آنهاست، از کرده خود نمی‌بینم شده و بگویند جهان را بعد از این جولانگاه خود نخواهند کرد. این بحران کار یک ویروس نیست، کار انسان‌هاست، همان انسان‌هایی که حریم‌خانه جهان طبیعی و اجتماعی را بی‌محابا و لجام‌گسیخته استثمار می‌کنند تا همه چیز را به کالا و پول تبدیل کنند.» (همان) بخشی از آثار فاضلی اختصاص به رنگ‌آمیزی همین «جهان کالایی شده» دارد. این عالم علوم انسانی و اجتماعی فراموش کرده است که چگونه از شهر شاد که استعاره‌ای از جهان کالایی شده است، با شدت دفاع کرده است و در آرزوی توسعه‌یافتن، همه مصائب توسعه‌نیافتگی را به جامعه مناسکی نسبت می‌دهد. در ادامه مطلب، برای پرهیز از خطایی شدن سخن، قدری به تحلیل اتهاماتی که به «عاملیت دیگری» نسبت داده شده می‌پردازیم تا به‌نحوی مستدل معلوم گردد که آیا عاملیت در چالش فرهنگی کرونا ویروس، به‌راستی شامل حال علوم انسانی و اجتماعی هم می‌شود یا خیر.